

آغاز يك پايان

فضاي خالي رهبري

پيروزي يك انقلاب همواره ناشی از نیرومندی انقلابی‌ها نیست بلکه در بیشتر موارد ریشه در ضعف حکومت موجود دارد. از سوي ديگر برجا ماندن اينان بر قدرت نيز حاصل ناتواني مخالفان است و نه اقتدار آنان. حکومت اسلامي خونخوار، فاسد و فاشيست است. چرا بيش از بيست سال است که در ميهن ما فرمانروايي ميکند؟ چون ما درست با آن برخورد و مبارزه نمي‌کنيم. مشکل کار در کجاست؟ در آشفته‌گي، پراکنده‌گي و هدر رفتن نيروهاي اپوزيسيون. در اين که انسانها تاريخ را مي‌سازند و يا تاريخ رهبران و شخصيت را به ما عرضه مي‌دارد. بنظر من بايد هر دو جنبه را پذيرفت ولي در مورد کشورهاي شرقي جهان و بويژه ايران نظر دوم بسيار واقع بينانه تر است. هنگامي که حکومت اسلامي پليد صفويه به مرحله فروپاشي رسيد ايرانيان براي رهائي ميهن و زدودن آثار شرمساري ناشي از شکست نکبت بار به دنبال يك قهرمان رفتند. نادر پاسخگوي اين خواست ملي و ميهني بود. او توانست همه نيروهاي مبارز را با يکديگر متحد کند و در مبارزه با دشمن پيروز شود. اين راز و رمز تاريخ شرق است. تا رهبري متمرکز کننده نيروهاي مردمی موجود نباشد مبارزه با خائنان و دشمنان مصالح ملي حاصلی نخواهد داشت. در زمان حاضر ملت ما در چه شرايطي قرار دارد؟ ستم، خفقان، سرکوب، ننگ و بدنامي حکومت اسلامي را تحمل مي‌کنند. چرا آنها سرنگون نمي‌نمايند؟ چون همگني نيروهاي مبارز و هماهنگي در مبارزه موجود نيست.

مردم ما امروز در داخل کشور در آتش سیه روزي، گرسنگي، ناتندرستي، فحشا، فقر و بيکاري ميسوزند و در برونمرز نيز همواره براي رهائي ايران از چنگ حکومت خونخوار اسلامي در حال نبرد و پیکار هستند. چرا اين نيروهاي توفنده قادر به براندازي اين حکومت نيستند؟ پاسخ بسيار ساده است: «رهبري متمرکز در مبارزه وجود ندارد.»

بمجرد اینکه از اين مقوله سخن ميرود، متأسفانه بسياري از هم ميهنان ما چنين تصور ميکنند که بيان اين حقيقت برابر است با ادعاي رهبري، در حالیکه در مکتب ما چنين برداشتي کاملاً خلاف واقع است. اگر ما ميگوئيم خلاء رهبري وجود دارد، امري عيني و ملموس است. حکومت اسلامي پس از انقلاب، هر شخصي را که مدعي رهبري بود و يا بطور بالقوه ممکن بود رهبري مبارزه را بدست گيرد يا از راه حذف فيزيکي و يا مرگ اجتماعي و بدنامي او را از صحنه خارج کرد و به اين علت امروزه يکه تاز ميدان سياست و سرکوب شده است که فرد نيرومند و گردنکشي را مقابل خود ندارد. در ميهن ما آزاديخواهان را گردن ميزند و زبان آنها را از حلقوم بدر ميآورند. زندانها مملو از ميهن پرستان، نويسندگان و روزنامه نگاران باشرف و بافضيلت است. اين فرض که از ميان شيرزنان و مردان دلير و دلاور داخل کشور کسي بتواند سکان رهبري بدست گيرد و اين کشتي را به ساحل برساند قابل قبول نيست زيرا با اولين حرکت و خودنمايي از سوي حکومت نابود ميشود، ميمانده آنها که در خارج هستند.

اپوزيسيون خارج از کشور پس از انقلاب داراي دو ويژگي دائمي بوده است: نخست اینکه بدون آگاهي از واقعيت هاي جاري در کشور در حد اعتقادات مسلکي خود شعار داده است بدون آنکه داراي يك برنامه عملي در مبارزه و يا طرحي براي نوسازي کشور باشد. دوم اینکه بيش از آنکه تنها هدف را مبارزه با حکومت اسلامي قرار دهد، در بيشتر موارد نيروي خود را صرف مبارزه با ديگر سازمانهاي اپوزيسيون مينمايد. نتيجه آن ميشود که ملت ايران به اين اپوزيسيون بدبين و از آن نااميد است. اگر کمي منصف باشيم بايد به اين ملت حق داد که در مورد اپوزيسيون خارج از کشور چنين قضاوتي دارد و گاهي بر آن بنظر تمسخر مينگردد. يکي از رهبران اپوزيسيون همواره شعار ميدهد که با اين حکومت مدارا کنيد و بجاي مبارزه رو در رو به نافرمانی مدني بسنده نماييد. ملت ايران از خود سؤال ميکند که در مقابل سگهاي پاسدار و مزدوران خونخوار بسيجي که حکومت بجان مردم انداخته است چنين شعار مصالحه و مدارا چه معنائي دارد؟ و از اين گذشته اینکه دستور داده ميشود ما نافرمانی مدني کنيم اين مربوط ميشود به يك جامعه مدني و شما از دور دستي بر آتش داريد زيرا نه اين جامعه مدني است و نه نافرمانی به آن آسبي ميرساند بلکه چنين کاري از سوي هر کسي که باشد اول دودش بچشم خودش ميرود تا آنکه چنين شعار دهندگاني بتوانند از آن استفاده کنند. اين سبک رهبري هيچ نيست جز تقويت مباني رژيم و برجا ماندن شبکه ظلم و آدمکشي. رهبري کنوني بايد جمعي، قاطع و بنيان افکن باشد، تا حکومت اسلامي موجود است، زندان، شکنجه،

کابوس و ترس پابرجاست. ما امروز به نوعی رهبری نیاز داریم که پایه های این رژیم را به لرزه درآورد و تا براندازی آن و استقرار نظام دموکراسی آرام نگیرد. رهبری امروز باید با جاذبه و خردگرایی توأم باشد، دور از هرگونه عوامفریبی و یا خودبزرگ بینی.

فرد یا گروهی که نمی داند ما تنها در تهران 25 هزار کودک خیابانی داریم که مورد ناجوانمردانه ترین بهره برداری های جنسی و جسمی قرار میگیرند و آنکه نمی داند از 25% دختران فراری از خانه هرگز خبری نیست و یا فحشا يك صنعت ملي شده و بیکاری خانمان برانداز و جانسوز گردیده است و تورم ما را از داشتن ریال بعنوان پول ملي محروم نموده است هرگز نمی تواند مدعی رهبری باشد.

براساس آنچه بیان شد باید تمرکز رهبری در خارج از کشور باشد ولی متشکل از آنان که قلبشان برای ایران و چون ایرانی می طپد.

آمریکا و ملت ایران

پس از انقلاب گروهی بنام دانشجویان خط امام (از جمله آقای عباس عبدی) بسرکردگی آخوند خوئیها به محل اقامت دیپلماتهای آمریکائی - که در کشور دیگر از جمله میهمانان هستند - یورش بردند، آنجا را تسخیر نمودند و نام سفارتخانه را به «لانه جاسوسی» تبدیل کردند و تمامی افراد مقیم آنجا را به گروگان گرفتند. آنچه ملت ایران تا ابدیت و به درازای تاریخ از آن شرم دارد. هنگامی که همین آقای عبدی چند سال پیش در هتل یونسکو در پاریس با کروزن (مسئول بخش فرهنگی سفارت آمریکا در هنگام دستگیری) در حضور جمعی از برجسته ترین روزنامه نگاران گفتگو داشت گفت: «بین ما و آمریکا دیوار بلندی موجود است که این کشور آنرا ساخته و اگر مایل به بهبود و عادی شدن روابط سیاسی با ما باشد، باید این دیوار را منهدم کند». حال می پردازیم به تعدادی از عمل کردهای تروریستی حکومت اسلامی: - کشتن صدها تن از فعالان اپوزیسیون ایرانی در خارج؛ - قتل های زنجیره ای در داخل ایران و کشتار و اعدام مخالفین رژیم در داخل ایران؛ - تسخیر سفارت آمریکا در تهران؛ - گروگان گرفتن شهروندان غربی در لبنان در اوج جنگ ایران و عراق؛ - منفجر ساختن قرارگاه سربازان امریکایی در بیروت؛ - انفجار سفارت آمریکا در کویت؛ - انفجار سفارت اسرائیل در بونوس آیرس؛ - انفجار کانون همیاری یهودیان آرژانتین؛ - انفجار سفارت آمریکا در نایروبی؛ - کشتن سرهنگ امریکایی «هیگینس»؛ - حمایت از آدمکشان الجزایر؛ - تقویت گروه تروریستی اسلامی مصر و حماس - حزب الله لبنان؛ - انفجار قرارگاه مستشاران امریکایی در الخبر» عربستان؛ - منفجر ساختن هواپیمای «پان آمریکن» در «لاکربی»؛ - همکاری در فاجعه اخیر تروریستی در آمریکا؛ - پناه دادن به افراد طالبان و گروه القاعده برهبری اسامه بن لادن... واقعاً بیشر می و وقاحت تا این حد تنها از تربیت شدگان مکتب ولایت فقیه ساخته است. از آنجا که در ریشه و ذات حکومت اسلامی تروریسم نهفته شده لذا آمریکا ایران را محاصره اقتصادی کرد. پس از اینکه کارگزاران رژیم با التماس و عجز خواستار تجدید روابط شدند، آمریکا شرط پایان دادن به محاصره اقتصادی را در سه مورد خلاصه کرد: 1 - ایران از تروریسم دست بردارد. 2 - در کار صلح اعراب و اسرائیل دخالت و کارشکنی نکند. 3 - از دستیابی به سلاح کشتار جمعی پرهیز نماید. ایران بهیچ يك از شروط آمریکا احترام نگذاشت. مدتی پیش از وقایع 11 سپتامبر و درگیریهای افغانستان باز هم ایران دست گدائی نزد آمریکا دراز کرد تا «محاصره اقتصادی» پایان یابد و «روابط دیپلماتیک» حسنه شود. آمریکا به آن پاسخ منفی داد چون باز هم هیچ گونه دگرگونی در سیاست ایران حاصل نشده بود. پس از این وقایع و موضع گیریهای تردیدآمیز آمریکا و به نعل و به میخ زدن آنها بالاخره طاقت آمریکا به سر آمد و بوش يك حقیقت انکارناپذیر را به زبان آورد «ایران یکی از ارکان محور شرارت جهانی است» و بفوریت اصلاحیه ای بر آن ضمیمه کرد «حساب ملت ایران از حکومت جداست». نتیجه آنکه دولت ایران «شروع» است و درخور انهدام آنهم با توسل به دیپلماسی پیکارگر آمریکا یعنی «جنگ» غافل از آنکه جنگ و خطر حمله خارجی برای حکومت فاشیست ایران از جمله نعمت های الهی است زیرا با توسل به این حربه میتواند خونخواران سپاه و مزدوران رژیم را فرا خواند و آنها را چون سگهای هار، بجان مردم بیگناه و بیچاره ایران بیاندازد. نتیجه آنکه در روز دوشنبه سیزدهم اسفندماه 1380 دیدیم: اعلام «حالت فوق العاده» از ناحیه حکومت. حالت فوق العاده یعنی چه و در چه هنگامی ضرورت پیدا میکند؟ حالت فوق العاده یعنی بسیج همگانی يك ملت در قبال يك پدیده انجام شده مثل سیل و زلزله و یا مثل حمله بیگانه به کشور و تهدید تمامیت ارضی.

آغاز دوران اتحاد اپوزیسیون

ما اعلان جنگ آمریکا را به ایران محکوم میکنیم زیرا در این میان آنچه از دست می‌رود جان ملت ایران که برای حکومت پیشیزی هم ارزش ندارد ولی اگر ما و ملت آمریکا به این واقعیت احترام بگذاریم که «حساب ملت و حکومت از یکدیگر جداست» پس باید با حکومت اسلامی تا حد سرنگونی مبارزه کرد. خطاب ما به طراحان دیپلماسی آمریکاست: «یکبار و برای همیشه خاطره کره و ویتنام را به خاطر بیاورید و از پیروزی دخالت نظامی در افغانستان زیاد هم احساس غرور نکنید و توجه داشته باشید که به جز جنگ راه‌های دیگری برای سرنگونی یک حکومت غیرمیلی و غیرمردمی وجود دارد چرا از آن حربه‌های دیپلماتیک استفاده نمی‌کنید؟» بهره‌برداری از این حربه‌ها بسیار ساده است. تجهیز و پشتیبانی از اپوزیسیون داخل و خارج کشور، هماهنگ کردن و جهت دادن به آنها و گردآوری همه نیروهای مخالف در نوک نیزه برای زدن آن به قلب حکومت اسلامی. نگاهی کوتاه به تاریخ معاصر ایران به ما درس عبرت میدهد از جمله اینکه اپوزیسیون خارج از کشور چه در انقلاب مشروطه و چه در انقلاب اسلامی قوه محرکه و عامل مؤثر هر دو انقلاب بود. حکومت اسلامی بر اساس ماهیت میلیتاریستی خود برای مقابله با دشمن فرضی یعنی آمریکا با اعلام حالت اضطراری از لشکریان استمداد کرده است بجای آنکه ملت را طرف خطاب خود قرار دهد، چرا چنین کرده است؟ چون بخوبی میداند که تنفر و انزجار مردم از حکومت و بی‌زاری آنان از عملکرد دولت تا چه حد است و باز هم از پیش بخوبی میداند که نزد ملت ایران آمریکا هرگز دشمن نیست و این مورد هرگز با حکومت همخوانی ندارد. حال آیا بهتر نیست دیپلماسی آمریکا و شخص پریزیدنت بوش این جای خالی را پر کند و «ملت ایران» و مردم ستمدیده ما را طرف مخاطب قرار داده و به آنها بشارت دهد که اگر به راهی بروند تا موجب سرنگونی این حکومت خودکامه، غیرمردمی و نکبت‌بار شوند از آنها حمایت خواهد کرد. برای ما تردیدی نیست که بمجرد اعلام این پشتیبانی در مدت کوتاهی ایران از «محور شرارت» حذف و حکومت اسلامی سرنگون و به زباله‌دان تاریخ سپرده خواهد شد و قهرآ مردم ایران به راه آزادی و دمکراسی گام می‌گذارند.

سازمان پارس و شورای براندازی اعتقاد راسخ دارد که با همت ملت ایران و آماده‌سازی افکار عمومی جهان و همکاری با کشورهای نیرومند جهان علیه تروریسم آنها در مسیری که ما ترسیم کرده ایم آینده روشن براندازی حکومت اسلامی را نوید خواهد داد. شورای براندازی توان و شایستگی آنها دارد که پرچم مبارزه علیه حکومت اسلامی را بدست گیرد و تمام نیروهای اپوزیسیون (واقعی) را در یک نهاد واحد متمرکز نماید تا این حکومت ستمگر و غیرمردمی را معدوم نماید. بپذیریم که دوران تفرقه، ناهماهنگی و مبارزات درون گروهی اپوزیسیون بپایان رسیده است و ما در آغاز راهی هستیم که با اتحاد و همبستگی تا نابودی رژیم ادامه خواهد یافت.

به امید نوسازی ایران، آینده بهتر و برقراری دمکراسی در سرزمین تاریخی ما ایران.

سازمان پارس و شورای براندازی